

تأثیر مثنوی مولوی بر مثنوی عربی نوری

عمار جیدل^۱

ترجمه احمد موسی^۱

کتاب مثنوی معنوی در ادبیات فارسی و به‌ویژه در ادبیات عرفانی، شهرت فراوانی دارد و به این دلیل که حکایت‌ها و ابواب آن به فارسی تدوین شده، به نام «مثنوی فارسی» شهرت یافته است.

بدیع‌الزمان نوری، عنوان جلد سوم کتاب خود، رسائل نوره، را مثنوی عربی نهاده است. علت این انتخاب چیست؟ جلوه‌های آن در چه مواردی نمود می‌یابند؟ آیا بین مضمون دو مثنوی (فارسی و عربی) ارتباطی وجود دارد؟ دو مؤلف نسبت به زمانشان چه موقعیتی داشتند؟ و آیا انتخاب این عنوان (مثنوی) به شبیه بودن مضمون و درونمایه آن بستگی دارد؟

اینها سؤال‌هایی است که نگارنده خواهد کوشید در این تحقیق به آنها پاسخ دهد.

مقدمه

شرایط زندگی مولوی و نوری

جلال‌الدین مولوی و بدیع‌الزمان نوری در شرایط مشابهی به دنیا آمدند، یعنی زمانی

۱. استاد تصوف و عرفان و علوم دینی در دانشگاه الجزایر. این مقاله در اولین همایش بین‌المللی تأثیر متقابل ادبیات فارسی و ادبیات عرب در دانشگاه الزهراء ارائه شده است.
۱. دانشجوی مغربی دوره دکتری ادبیات فارسی دانشگاه تهران.

که علم کلام و روش‌های جدلی آن بر عرصه فرهنگی حاکمیت داشتند؛ و بدیهی است که چنین جوئی، رشد معرفتی و نفسانی خاصی را می‌طلبد، بدین دلیل که اندیشه مؤثر در شکل‌گیری پیام آن هیچ وقت نمی‌تواند از عامل زمان فراتر رود. پس این دو عارف با زمان خود هماهنگ و سازگار بودند؛ زیرا دردها و آرمان‌های امت خود را در درونمایه پیام و بیانشان باز می‌تاییدند.

جلال الدین رومی. جلال الدین رومی در قرن هفتم می‌زیسته است.^۱ در این روزگار - به ویژه در محیط زندگی اش - علم کلام فلسفی، که بنیانگذار آن امام فخر رازی (ت: ۶۰۶ق) بود، رواج بسیار داشت. این مکتب در میان مردم به روشی محکم و استوار تبدیل شده بود. از این رو، این جامعه، که در آن عقل بر روح تسلط پیدا کرده و خمول و افول همه‌گیر شده بود، نیازمند پیدایش شخصی بود که با دلباختگی و عاطفه سرشار خود روح جدیدی در کالبد آن بدمد؛ شخصی که بتواند کلام جدیدی ایجاد کند که با عقل منافات و کشمکش نداشته باشد، و نه تنها اهل جدال را قانع سازد، بلکه پیچیدگی‌های نفسی و فکری‌ای را که بازمانده علم کلام است، بشکافد و دل را آکنده از ایمان سازد.^۲

دیوان وی، که به مثنوی معنوی شهرت دارد، انقلابی در علم کلام به شمار می‌رود که دیگر جدیت و قوت خود را از دست داده بود. سراینده در این کتاب، علم کلام و فلسفه و روش‌ها و گرایش‌های مختلف آن را نقد و ارزیابی کرده است او به ویژه آن روش‌هایی را که در ستایش حواس و عقل مبالغه داشته‌اند، مد نظر قرار داده است.^۳ روشن است که به‌وجود آمدن این دیوان همزمان با گرایش به عقلیات و روی گرداندن از روحیات بود، به طوری که انسان با عقل خود در بیراهی جدل به گمراهی افتاد. پس «مثنوی فارسی» روش و جایگزینی مناسب بود که هم عقل و هم روح را مخاطب قرار دهد، زیرا صاحب آن خواهان دوگانه شدن روح و عقل بود تا کشف مسئولیت‌های آن میسر شود و انسان را به عمل به آن برانگیزد...

۱. ولادت وی به سال ۶۰۴ ق در بلخ اتفاق افتاد و در ماه جمادی الاخر سال ۶۷۲ ق درگذشت. مولانا ستوده اهل حقیقت و سرآمد ابنای روزگار بود. از آثارش: دیوان کبیر، مثنوی معنوی، مکاتیب و
۲. نک: رجال الفکر والدعوة، ندوی، ص ۳۲۴.
۳. همان.

بدیع الزمان نورسی. نورسی در قرن سیزدهم هجری می‌زیسته^۱ و در شرایطی از نظر معرفتی و جغرافیایی، کاملاً مشابه مولوی، پای به عرصه وجود گذاشته است. روزگار نورسی ویژگی‌های زیادی داشته که به مواردی از آنها اشاره می‌شود:

یکی از این موارد کنار گذاشتن و حذف کردن پوشش اسلامی است، مخصوصاً در جنبه سیاسی آن و همچنین مبارزه لایک‌ها با مظاهر اسلامی به گونه‌ای که از پوشیدن لباس اسلامی از قبیل عمامه و... جلوگیری به عمل آمد.

دیگر، منع آموزش دینی است، که باعث گوشه‌گیری جامعه و زیر سؤال رفتن شاغلان به تحصیل علوم دینی شد، و، از همه بدتر، منع مسلمانان از خواندن قرآن بود، چنان که در توصیه گلاستن، وزیر مستعمرات انگلیس، آمده است.

این جو آکنده از تروریسم فکری باعث پیدایش دیدگاه‌های مختلف نسبت به بحران شد که در اینجا در صدد بیان آن نیستیم.

بدیع الزمان نورسی معتقد است که حقایق ایمان در معرض خطر قرار دارند، و جنگ - به نظر وی - از ممنوعیت شریعت اسلامی یا مظاهر آن فراتر می‌رود. آنان می‌کوشند پیوند دینی مردم را با از بین بردن حقایق ایمانی، از دل‌ها ریشه‌کن کنند.

در چنین شرایطی ما با نورسی این سؤال را طرح می‌کنیم: راه حل چیست؟

نورسی اعتقاد دارد که تألیفات پیشین برای حمایت از ایمان و حقایق آن به هیچ‌وجه کافی نیستند، زیرا آن کتاب‌ها و نامه‌ها نتایج مطلوبی به بار نیاوردند، چون مخاطبان آنها تنها افراد معدود و خواص بوده‌اند، به همین دلیل توانایی رد جریان سیاسی و فکری قوی این دوران، و مبارزه با آن را ندارند. و از این رو، نورسی کتابش - رسائل نور - را به عنوان راه حل و جایگزین مناسب قلمداد و مطرح می‌سازد. زیرا به نظر وی این کتاب معجزه معنوی قرآن است و پایه‌ها و ستون‌های ایمان را با تثبیت و حفظ و دور نگاه داشتن

۱. نورسی به سال ۱۲۹۳ ق (۱۸۷۳ م)، در خانواده‌ای کرد متولد شد. پدرش عارف و متصوف بود. سفر نورسی برای تحصیل شگفت‌انگیزی می‌نماید. وی که از همان مراحل اولیه تحصیل نبوغ زیادی داشت سرانجام در ماه رمضان سال ۱۳۷۹ ق (۱۹۶۰ م) در آروفه درگذشت. چهار ماه پس از درگذشت نورسی پیکرش به جایی نامعلوم انتقال داده شد. وی نوشته‌های زیادی به دو زبان عربی و ترکی دارد. از جمله آثار عربی وی اینهاست: اشارات الاعجازی مظان الایجاز، مثنوی عربی، تعلیقات فی المنطق، و الخطبة الشامية. اما از کتاب‌هایش به زبان ترکی می‌توان از کلمات، مکتوبات، لمعات، شعاعات، ملاحق و صیقل اسلام یاد کرد.

نک: بدیع الزمان نورسی و اثبات حقایق ایمانی، عمار جیدل، ۲۰۰۱، ص ۵۲؛ بدیع الزمان نورسی: نگاه کلی به زندگی و آثار او، احسان قاسم الصالحی، ۱۹۹۹ م، ص ۱۲.

آن از شبهه‌ها محکم‌تر می‌کند، به گونه‌ای که افرادی که در این جست‌وجو و دقت می‌کنند، به ضرورت تدوین آن برای این زمان باور دارند.^۱

کتاب مثنوی عربی دربرگیرندهٔ رسائل نور است. ماهیت بحران در اندیشهٔ این دو مرد (مولوی و نورسی) مضامین دو کتاب و روش عرضهٔ آنها را تحدید می‌کند، زیرا از نظر آنان بحران یکی است، یعنی به غلبهٔ اندیشهٔ جدلی و فلسفهٔ مادی اشاره دارد، و چون دیدگاه آنان یکسان است، پس راه حل‌های پیشنهادی آنان هم یکسان است: راه حلی است که به قرآن در بعد روحی آن تکیه می‌کند که زمانی به سبب اقبال به دنیا و زمانی دیگر به دلیل ترغیب و ترهیب کنار گذاشته شد.

پیدایش دو مثنوی

از آنچه گفته شد، پیداست که دو مثنوی (فارسی مولوی و عربی نورسی) در شرایطی همانند، که با کنار گذاشتن روحیات و معنویات و خطاب اسلامی خلاصه می‌شود، به دنیا آمدند و این دو عارف برای برگرداندن امور به وضع طبیعی خود و همچنین به منظور خدمت به حقایق قرآنی، به نظم بر اساس قرآن (از حیث سبک و مضمون) روی آورده‌اند.

شاهد ما در آنچه گفته‌ایم، گفتهٔ نورسی است: اگر مولانا (جلال‌الدین رومی) در این روزگار زنده بود، رسائل نور را می‌نوشت و اگر من در آن روزگار بودم، مثنوی معنوی را به رشتهٔ تحریر می‌کشیدم. زیرا خدمت به ایمان و قرآن در آن دوران نوشتن مثنوی را اقتضا می‌کرد، اما اکنون این خدمت بر اساس رسائل نور استوار است.^۲

علل انتخاب مثنوی

علامه نورسی «مثنوی» را عنوانی برای جلد ششم، بر اساس تنظیم محقق از مجموع نامه‌های خود که به رسائل نور موسوم است، انتخاب کرد. این نامگذاری برای تیمن به جلال‌الدین مولوی صاحب مثنوی فارسی، صورت گرفت و به منظور تشخیص آن از مثنوی معنوی، نورسی نام آن را مثنوی عربی گذاشت. علت این نامگذاری به عوامل زیر باز می‌گردد:

۱. ملاحق، نورسی، ترجمهٔ احسان قاسم الصالحی، ۱۹۹۵م، ص ۱۰۵.

۲. سیرهٔ ذاتی، احسان قاسم الصالحی، استانبول، ص ۵۳۸.

۱. جایگاه معنوی بالایی که مثنوی مولوی در دل‌ها و عقل‌های کلیه مسلمانان در تمام اعصار داشته و دارد. علامه نورسی درباره خود می‌گوید: پس نورسی به زبان عربی نامه‌های زیادی در حکم مثنوی شریف - که به زبان فارسی نگاشته شده - در عبارات کوتاه تألیف کرد و به چاپ رساند و آنها عبارت‌اند از قطره، حباب، حبه، زهره، ذره، شمه، شعله و درس‌های دیگر.^۱

و نیز می‌گوید: از خدا خواهم که این کتاب گرانها را برای دانشجویان نور مانند مثنوی قرار دهد، چون آن خلاصه‌گونه‌ای است از رسائل نور و در حکم فهرستی است که بدان اشاره می‌کند. اینها رسائلی است که پس از ده سال پیدا آمده و در طی بیست و سه سال به پایان رسیده‌اند.^۲

۲. هدف از مثنوی رومی تجدید ایمان و تثبیت آن در دل‌ها و احیایش در جامعه است تا مقاصد اجتماعی و حیاتی تحقق یابند^۳ و به همین دلیل نورسی کتاب خود را مثنوی عربی نامید. گواه ما از این برداشت، گفته یکی از محققان است که از قول نورسی چنین نقل کرده است: تأثیر این رسائل در قلب و عقل و روح و نفس همانند تأثیر مثنوی مولوی است که در بین همه مردم، به‌ویژه در ترکیه، متداول و رایج است. همچنین کارسازی آن در تجدید ایمان و تثبیتش در قلب و احیای روح در نفس مانند کارسازی مثنوی معنوی است. استاد نورسی این نامه‌ها را «مثنوی» نامیده است.^۴

وی درباره رسائل نور می‌گوید: رسائل نور به‌سان مجموعه‌ای کامل و بزرگ از «مثنوی» شده است که سرگشتگان نیازمند و گمشدگان اهل فلسفه را نجات می‌دهد.^۵

۳. نورسی برای تشخیص از مثنوی فارسی، کتاب خود را «مثنوی عربی» نامیده و از آن جهت عربی گفته که به این زبان تألیف شده است. وی گاهی هم آن را به نویسنده نسبت می‌دهد و می‌گوید: «مثنوی نوری نسبت به نورسی یا رسائل نور». بنابراین اسم کتاب «مثنوی عربی نوری» شده است در مقابل «مثنوی معنوی فارسی».

این مدعا را گفته محقق رسائل نور تأیید می‌کند: برای تشخیص آن از مثنوی رومی که به

۱. مثنوی عربی، بدیع الزمان نورسی، تحقیق احسان قاسم الصالحی، استانبول ۱۹۹۹ م، ص ۳۱.

۲. لمعات، نورسی، ترجمه احسان قاسم الصالحی، ۱۹۹۳ م، ص ۸۳۴.

۳. رجال الدعوة، ابوالحسن علی الحسن الندوی، ج ۱.

۴. مثنوی عربی، نورسی، تحقیق احسان قاسم الصالحی، ص ۸.

۵. همان، ص ۳۱.

فارسی تدوین شده، اسم آن را مثنوی عربی گذاشته است.^۱

۴. رسائل نور ادامه مثنوی فارسی به حساب می آید، به همین دلیل نوری آن را عنوانی برای جلد ششم رسائل خود برگزیده و این حقیقت را شاگرد باوفایش، که نامش ذکر شده، تقریر می کند و می گوید: و چون آن کتاب پایه رسائل نور و نهال اندیشه ها و مسائل آن است، «نوری» به آن اضافه و عنوان کتاب این گونه شده است: مثنوی عربی نوری.^۲

۵. نوری کتاب خود، مثنوی عربی، را مثنوی دوم یا نسخه عربی آن برمی شمارد. وی می گوید: همانا در مثنوی عربی نگاه می کنی، منظوم آن مجموعه عربی است از مسائل و حقایق دقیق که هر یک از آنها می تواند به تنهایی موضوع رساله ای باشد.^۳

جایگاه مثنوی در میان رسائل نور

کتاب مثنوی عربی هسته رسائل نور و نهال آن به شمار می رود و مردم را از فریب های شیطان های انس و جن نجات می دهد... و پوشیده نیست که آن اطلاعات در حکم مشهورات است و علم یقین مانند عین یقین است و قناعت را ایجاد و اطمینان تام را ایجاد می کند.^۴

نوری مثنوی عربی را شامل رسائل نور و نهال آن قلمداد می کند و با روش های پنهان می کوشد به پاکسازی نفس انسان و معرفت الهی دست یازد، و در ایجاد و گشودن راهی به روح و قلب موفق شود، لذا رسائل نور بستان پرمیوه نوری به حساب می آید.^۵

جلوه های تأثیر پذیری نوری از مولوی

بدیع الزمان از جلال الدین مولوی اقتباس و پیروی قرار کرده است. ذکر مولوی در جای جای مثنوی عربی به چشم می خورد و موضوع های استقبال او از مثنوی معنوی فراوانند؛ چه، او در همه نوشته هایش از مولوی نقل کرده است و این مسئله در کتاب مثنوی عربی و همچنین در بقیه کتاب های او آشکارا یافت می شود.

۱. همان، همانجا.

۲. همان، همانجا.

۳. همان، ص ۳۳.

۴. همان، ص ۳۱ (با تصرف).

۵. همان، ص ۳۲.

جلوه های استقبال نورسی از مولوی در مثنوی عربی

الف. بدیع الزمان در خاتمه مسائل مشهوده متفرقه از جلال‌الدین مولوی به طور کامل و کلمه به کلمه نقل کرده است. نقل را با این عبارت شروع می‌کند: بدان که من تا زنده هستم مانند مولانا جلال‌الدین رومی (قدس سره) می‌گویم:

من بنده قرآنم اگر جان دارم من خاک ره محمد مختارم

و در تعلیق بر این بیت چنین گوید: چون من قرآن را سرچشمه تمام فیوضات می‌دانم و نوشته‌هایم درباره «محاسن الحقایق» جز از فیض و برکت قرآن نیست، پس دلم راضی و خرسند نمی‌شود که اثری از آثارم از ذکر مزایای قرآن تهی باشد.^۱

ب. در رساله دوازدهم نورسی، که به «نقطه» موسوم است، درباره معرفت خداوند (جل جلاله) و در معرض صحبت از برهان، و دقیقاً در جایگاه پاسخ نورسی بر سؤالی که این چنین مطرح شده که «نظر شما در مورد وحدت وجود چیست؟» جواب خود را با دیباچه‌ای آغاز می‌کند که به بیان تفاوت‌های موجود بین دیدگاه فیلسوفان مادی و متفکران مکتب «وحدت وجود» اختصاص دارد و خلاصه آن پنج تفاوت است:

اول، وحدت وجود نزد صوفیه شامل وحدت شهود است، در حالی که دیگران فقط به وحدت موجود اعتقاد دارند.

دوم، علمای صوفیه دیدگاه خود را در واجب‌الوجود حصر کردند، و در آن با تمام حواس و وجود خویش بسیار اندیشیدند، به طوری که وجود کائنات را انکار کردند و هیچ چیز جز «هو» در وجود ندیدند؛ اما فیلسوفان مکتب مادی تفکر و نظر خود را متوجه ماده کرده و به جایی رسیدند که نه تنها ادراک الوهیت را نتوانستند، بلکه ماده را اهمیت فراوانی قائل شدند و وجود را جز ماده نشناختند و در این گمراهی گامی فراتر نهادند و الوهیت را با ماده درآمیختند و از آن به علت حصر نظر خود به کائنات، چشم پوشیدند.

سوم، روش اولیا، روش چشیدنی است، اما روش دیگران عقلی محض است.

چهارم، اولیا نظر خود را به حق تعالی و سپس آفریدگان او معطوف می‌کنند، اما دیگران نظرشان را صرفاً عطف به آفریدگان می‌کنند.

پنجم، اولیا بندگان و دوستداران خداوند هستند، اما فلاسفه (ماده‌گرایان) نفس و

خواسته‌های نفسی خود را می‌پرستند، پس میان این دو گروه تفاوت از زمین تا آسمان است.

پس نور درخشان کجا و تاریکی شدید کجاست؟ برای توضیح مجموع این تفاوت‌ها، شیخ نورسی به نکته دیگری تحت عنوان «تنویر» می‌پردازد و می‌گوید: اگر فرض کنیم که کره زمین از خرده‌شیشه‌های کوچک و رنگارنگ تشکیل شده باشد، بی‌تردید هر قطعه‌ای از این شیشه‌ها - مطابق ترکیب و جرم و رنگ و شکل خود- از نور خورشید فیض خواهد برد. این فیض تخیلی نه خود خورشید، و نه خود نور آن است. اگر رنگ‌های گل‌های زیبا - که تجلی نور خورشید و بازتاب رنگ‌های هفتگانه آن به شمار می‌روند- سخن بگویند، هر رنگی می‌گوید: خورشید همچو من است، یا خورشید به من اختصاص دارد و برای توضیح این معنی، نورسی بیتی فارسی از جلال‌الدین مولوی را به عاریت می‌گیرد و می‌گوید:

آن خیالاتی که دام اولیاست عکس مه‌رویان بستان خداست^۱

و سخن خود را با روی گرداندن از اهل وحدت وجود و تمایل به اهل وحدت شهود به پایان می‌برد، زیرا مشرب اهل وحدت شهود صحو، تمیز، و هشیاری است، اما مشرب اهل وحدت وجود فنا و مستی است؛ و مشرب ناب، مشرب هشیاری و تمیز است.^۲

جلوه‌های استقبال نورسی از مولوی در بقیه کتاب‌ها

چون رسائل نور به مثابه نهال مثنوی فارسی و نسخه دوم آن به حساب می‌آید، پس از لحاظ روش می‌توانیم موارد توجه به آن را در بقیه رسائل - گرچه به زبان عثمانی نگاشته شده‌اند- بجوییم. ما در این مقام به نقل برخی از جلوه‌های اهتمام به آن در بقیه رسائل می‌پردازیم، و آن را مطابق تنظیم محققش ذکر می‌کنیم:

کتاب کلمات (جلد اول از رسائل نور). نورسی در کلمه هفدهم در مورد بیان رابطه قلبی خود با مولوی، او را عاشق دلباخته معشوقش جلوه می‌دهد. گویا او موسیقی و آهنگ‌های تسبیح‌گون را از هر سوی و هر سمت می‌نیوشد. گواه این مدعا گفته اوست: آن بناهایی است که دارای آهنگ‌های ناب و مؤثرند، صداهای لطیف را ایجاد می‌کنند؛ گویی از موسیقی عالی آسمانی سرچشمه می‌گیرند که به گوش اندیشه آوای درد جدایی و

۱. مثنوی معنوی، به تصحیح و مقدمه قوام‌الدین خرماهی، ص ۲۱.

۲. نک: مثنوی عربی، صص ۴۱۹-۴۳۴.

نابودی آن نمی‌رسد - برخلاف عاشقان و در رأس آنها مولوی - بلکه سپاس خدای منعم و رحمن و ستایش حی قیوم به گوش می‌رسد.^۱

کتاب مکتوبات (جلد دوم از رسائل نور). نوری در «مکتوب» ششم شاگردی خود و استادی جلال‌الدین مولوی را تصریح می‌کند و قول مولانا را می‌پذیرد و نظرهای او را می‌پسندد. شیخ گفت: و گفتم همچنان که یکی از استادان من مولانا جلال‌الدین رومی به خود گفته است:

او گفت «ألسنت» و تو گفتی «بلی» شکر «بلی» چیست؟ کشیدن بلا
سرّ بلا چیست که یعنی منم حلقه‌زن درگه فقر و فنا
او هم‌نوا با شیخ، خود نوری می‌پرسد: آیا می‌دانی سرّ بلا چیست؟ ... سرّ آن کوییدن در فقر و بی‌نیازی از مردم است.

... و آنگه به نفس خود گفت: بلی، بلی، همانا تاریکی‌ها از بین می‌رود و در نور به عجز و توکل و فقر و التجاه گشوده می‌شود، پس سپاس خدا را بر نور ایمان و اسلام.^۲
کتاب لمعات (جلد سوم از رسائل نور). نوری در «المعنه یازدهم» و خصوصاً در نکته هفتم به یک اصل اخلاقی جلال‌الدین مولوی استشهد می‌کند و می‌گوید:

بی‌ادب محروم شد از لطف رب^۳

نوری گفت: بله، هر که در سیره پیغمبر دقت کند و سنت وی را به خوبی بداند، یقیناً درمی‌یابد که خداوند متعال اصول ادب و پایه‌های آن را در محبوب خود جمع کرده است و هر که سنت پاک وی را زیر پاگذارد، سرچشمه‌های ادب و اصول آن را رها می‌کند، پس خود را از خیر فراگیر محروم می‌سازد و همواره از لطف رب کریم محروم می‌ماند و دچار سوء ادب می‌شود و بر او اصل و قاعده اخلاقی جلال‌الدین مولانا که «بی‌ادب محروم شد از لطف رب» صدق می‌کند.^۴

نوری، مولانا جلال‌الدین را تأیید می‌کند و او را به عنوان یکی از نمایندگان مکتب تصوف شهودی و اهل وحدت شهود، بر اهل وحدت وجود برتری می‌دهد، زیرا این مکتب، به نظر نوری، مکتب سادگی و آسانی است. بدیع‌الزمان بدین معنا در گفته او

۱. مکتوبات، نوری، ترجمه احسان قاسم الصالحی، استانبول ۱۹۹۲م، ص ۳۱.

۲. همان، همانجا.

۳. مثنوی معنوی، تصحیح و مقدمه از قوام‌الدین خرمشاهی، دفتر اول، ص ۲۲.

۴. لمعات، ص ۸۷.

تصریح می‌کند: آری، کسی که پیرامون وحدت وجود سخن می‌گوید، باید فکر خود را متوجه جهان بالایی سازد و آفریدگان را کنار گذارد و به عرش اعلا نظر کند و در حالت استغراق آفریدگان را فناپذیر ببیند تا بتواند با قوت ایمان همه چیز را مستقیماً از واحد احد ببیند وگرنه کسی که به آفریدگان نظر دارد و اسباب را پیش روی خود ببیند و از زمین به بالا نگاه کند، احتمال دارد که در تأثیر اسباب و طبیعت غرق شود. اما کسی که اندیشه خود را مشغول عرش اعلی می‌کند، مانند جلال‌الدین مولوی، می‌تواند بگوید: گوش فراده که تو می‌توانی هر آنچه از حق می‌شنوی، از هر کس بشنوی»، اما هر کسی نمی‌تواند به آن درجه بالا عروج کند و موجودات را آیینۀ نور ببیند.^۱

بدیع الزمان در کتاب لمعات شدت تأثیر مثنوی معنوی بر دل و عقل خود را بیان می‌کند و از خداوند می‌خواهد که این کتاب گرانها را برای جویندگان نور همچون مثنوی معنوی قرار دهد، چون این کتاب (لمعات) چکیده رسائل نور و در حکم فهرستی است که به آن اشاره دارد.

کتاب شاعیات (جلد چهارم از رسائل نور). نوری در «شعاع دوم»، در مقام اول، ثمره اول، معرض شرح حدیث «أفضل ما قلت أنا والنبيون من قبلي لا اله الا الله»، از مولوی نقل می‌کند. وی تعلیق خود را بر این حدیث چنین به پایان می‌برد: یعنی آن چیز جزئی به فضل سرّ توحید به آیینۀ جمال الهی تبدیل می‌شود. وی در این راه برای تأکید مقوله خود از جلال‌الدین مولوی مثال می‌آورد و همین نقل قول جایگاه مولوی را در قلب و عقل نوری ثابت می‌کند. نوری در مقام تأسیس برای آن حقیقت از جلال‌الدین عباراتی نقل می‌کند که از پیوند و نزدیکی معرفتی (شناختی) و عرفانی با او حکایت دارد. می‌گوید: همان گونه که جلال‌الدین مولوی گفت: خیالاتی که دام اولیا محسوب می‌شود، در واقع آینه‌ای است منعکس‌کننده زیبارویان بستان خدا:

آن خیالاتی که دام اولیاست عکس مه‌رویای بستان خداست
بدیع الزمان برای بازگویی از مکنونات نفس خود از همان واژه‌ها استفاده می‌کند و می‌گوید: ... توحید در زنده دلان ثمره درخت خلقت را نشان می‌دهد؛ شخصیت الهی است، احدیت ربانی است و سیمای معنوی رحمانی است.^۲

۱. لمعات، ص ۴۴۴.

۲. شاعیات، نوری، ترجمه احسان قاسم الصالحی، استانبول ۱۹۹۳، ص ۱۱.

کتاب ملاحق (جلد هفتم از رسائل نور). نوری در ملحق «امیرداغ»^۱ تصریح کرده که رسائل نور - با ادبیات نغز خود - خصوصاً آنچه در جلد سوم لمعات و جلد ششم مثنوی عربی آمده است، تا حد زیادی به مثنوی معنوی شباهت دارد. بدیع الزمان می‌گوید: این رساله لوامع بذر و هسته قسمت مهمی از رسائل نور به شمار می‌رود؛ چه، این رساله دربرگیرنده حکمت‌های شیوا و مختصر و شامل حقایق اجتماعی بزرگ است و به سبک سهل ممتنع، به صورت منظوم مثل منشور و در عین حال غیر قابل تقلید، نگاشته شده که هیچ ادیبی یا متفکری مانند آن نتواند نوشت؛ با این همه خواننده به آسانی آن را می‌خواند. این اثر که در ماه مبارک رمضان سی و هفت سال پیش نوشته شده از لحاظ ادبی شباهت تام به مثنوی معنوی دارد.^۲

در ملحق «امیرداغ» نوری بر منزلت بالای مولانا در راه سیر و سلوک روحی تأکید می‌کند، زیرا عین حقیقت و محض ادب و احترام شایسته آن است که انسان - مانند بزرگانی امثال مولانا - در طریق سیر و سلوک قدم بگذارد و علو روحی به دست آورد و سعی کند در درجه قربت و تقرب به آن اولیای والا منزلت دست یازد.^۳

کتاب صیقل اسلام (جلد هشتم از رسائل نور). در این کتاب، نوری نظر مولوی را نسبت به عدم مؤاخذه گوینده در هر چه می‌گوید، مورد تأیید قرار می‌دهد و اظهار می‌دارد که امثال و ضرب المثل‌های افتراضی در القای افکار خیلی مؤثرند و در این راستا از صادق‌ترین نویسندگان و عالم‌ترین عارف و حکیم در به‌کار بردن حکایت‌ها و ضرب المثل‌ها - امثال مولوی و سعدی شیرازی - تعریف و یاد می‌کند.^۴

کتاب سیره ذاتی (جلد نهم از رسائل نور). در این کتاب شیخ نوری اقرار می‌کند که به روش و مسلک صاحب مثنوی معنوی عمل کرده است، زیرا وی نیز مانند مولانا راه دشوار و سرسختانه‌ای را در رد شکوک در پیش گرفته و مقامات روحی و عرفانی را طی کرده، دیده‌های قلب و عقل و روح خود را در این طریق گشوده است.^۵

۱. شیخ بدیع الزمان نوری در سال ۱۹۴۴ م در امیرداغ، از اتباع استان افیون، زندانی بود. نک: بدیع الزمان نوری: نگاه کلی به زندگی و آثار او، احسان قاسم الصالحی، ص ۹۹.

۲. همان، ص ۳۴۰.

۳. ملاحق، ص ۳۹۰.

۴. صیقل اسلام، نوری، ترجمه احسان قاسم الصالحی، استانبول ۱۹۹۵ م، ص ۵۸.

۵. سیره ذاتی، ص ۱۶۸ (با تصرف).

استادی مولوی در سیر و سلوک

نورسی در سیاحت و سیر و سلوک خود در مقامات، می‌کوشد با قلب، تحت نظارت عقل، و با عقل در حمایت قلب، همانند ائمه سلوک ربانی غزالی و مولانا در راه معرفت گام بردارد. پس بدیع‌الزمان زخمه‌های قلب و روحش را التیام داده و نفس خود را از وسوسه‌های شیطانی رهانیده، و بدین شکل، با زبان عربی - مانند مثنوی شریف که به زبان فارسی مرقوم شده - رسائل زیادی در عبارات کوتاه تألیف کرده، و هر وقت فرصتی به دست آورده آنها را به چاپ رسانیده است. این رسائل عبارت‌اند از قطره، حباب، حبه، زهره، ذره، شمه، شعله، و درس‌های دیگر. وی علاوه بر این، وی دو رساله هم به زبان ترکی نوشته است؛ لمعات و دیگری نقط.

این شیوه (شیوه رسائل نور) در طی نیم قرن نشان داد که این رسائل نه تنها به جهاد و مبارزه با نفس و شیطان و وسوسه‌های آن ترغیب می‌کنند، بلکه مانند مجموعه‌ای از مثنوی شده است که سرگشتگان و نیازمندان را از تاریکی گمراهی و ضلالت فلسفه می‌رهاند.^۱

نورسی مولوی را امام عشاق می‌داند که موسیقی هماهنگ کلمات مثنوی او حقیقت معینی را باز می‌تابد. وی نوای آن نای را که صداهای لطیف ایجاد می‌کند، بسیار مؤثر می‌داند؛ گویی موسیقی نرم و نابی از آسمان به گوش می‌رسد، تا آنجا که می‌گوید: پس صدای دردهای جدایی و نابودی به گوش فکر و اندیشه نمی‌رسد، در حالی که این آواها در گوش جان عاشقانی مانند مولانا جلال‌الدین طنین‌انداز می‌شوند.^۲

رسائل نور، به عقیده صاحب آن، بجز نسخه‌ای جدید از مثنوی معنوی نیست، زیرا نورسی گفته است: اگر مولانا در این روزگار زنده بود، رسائل نور را می‌نوشت و اگر من...^۳

مقایسه مضامین دو مثنوی

اعتماد مطلق به حواس

نورسی بی آن که خود را کاملاً تسلیم حواس سازد، بدان توجه می‌کند او نیز مانند مولانا بین حواس باطنی و ظاهری تفاوت قائل است و این با وجود اعتماد هر دوی آنها به مدلول‌های حواس ظاهری است.

۱. سیره ذاتی، ص ۱۶۹.

۲. همان، ص ۲۳۰.

۳. همان، ص ۵۳۸.

نورسی می‌گوید: حواس ظاهر و باطن انسان به حواس پنجگانه معروف چون شنوایی، چشایی، و... منحصر نیست، بلکه انسان دریاچه‌های زیادی به عالم غیب، و حواس غیر معلوم فراوانی دارد؛ حس «سوق» و حس «شوق» انسان هیچ‌گاه اشتباه نمی‌کند.^۱

این نکته شبیه به این معنی گفته مولاناست: آنان که به حواس ظاهری خود اعتماد و به آن بسنده و حواس دیگر را انکار کردند، حواس باطنی خود را از دست دادند، و نیرو و موهبت‌های الهی را به فراموشی سپردند و از این رو، حقایق و دقائق بر آنها پوشیده شد.^۲

مولانا گفته است: صبرکن تا حس مادی تو دیگرگون شود، و این آفریدگان پنهان را ببینی تا مشکل از میان برود.^۳

بی‌اعتمادی دو عارف به حواس، در اختلاف آن با روح رخ می‌نماید؛ چه، حواس ظاهر به مادیات مربوط است؛ بنابراین، آنان مطلق حواس را رد نمی‌کنند، بلکه پیوستگی آن را به ماده، که باعث دیوانگی و شورش و بی‌اعتمادی ما به آن می‌شود، به زیر سؤال می‌برند و در عین حال، حالت این حواس نشان‌دهنده نبود مضامین انسانی در سلوک و رفتار بشری است. پس هر دو مثنوی به حواس مجرد اعتماد ندارند. در اینجا سؤالی مطرح می‌شود:

موضع دو عارف نسبت به عقل مجرد چیست؟

بی‌اعتمادی به عقل مجرد

جلال‌الدین مولوی، حصر حقایق در نتایج عقل را عیب می‌شمارد و این همان نکته‌ای است که بدیع‌الزمان در جاهای مختلف گوشزد می‌کند.

مولانا به روش‌های گوناگون این نکته را مورد تأکید قرار می‌دهد که عقل مجرد دور از روحيات و در بند مادیات است و این موضع در ادبیات نورسی به فراوانی یافت می‌شود. مولوی می‌گوید: تحقیق عقلی - گرچه درّ و مروارید باشد اما - با تحقیق روحی متفاوت است، بحث روحی مقام دیگری و باده روح لذت دیگری دارد. هنگامی که بحث عقلی مناسب بود، ابوالحکم کار ناب و پاک از او سر می‌زند، ولی هنگامی که عمر از عقل به روح منتقل شد، ابوالحکم در بحث آن مسائل تبدیل می‌شود.^۴

مولانا بین عقل جسمی - که جز مادیات و اسباب آن چیز دیگری نمی‌شناسد - و

۱. مثنوی عربی، نورسی، ص ۴۳۰.

۲. مثنوی معنوی، چاپ لکهنو، ص ۱۰۱.

۳. مثنوی معنوی، دفتر اول، ترجمه و شرح دکتر محمد عبدالسلام، ص ۱۷۱.

۴. مثنوی معنوی، ترجمه کفافی، ص ۲۱۵.

عقل روحی، تفاوت قائل است. این عقل جزئی است که ثمره آن شک‌ها و سوسه‌ها و سرچشمه آن جهان تاریکی‌هاست. این عقل، برای عقل و عاقل ننگ است و جهل از این عقل بهتر، و شایسته است که انسان از این عقل به دور باشد و عاطفه و قلب خود را به جای این عقل دخالت دهد (به کار گیرد).^۱

نورسی نیز همین نظر را دارد و می‌گوید: عزت و عظمت اقتضا می‌کند که اسباب ظاهری برای ردگله‌های باطنی فراهم آید.^۲

موضع دو عارف در مقابل فلسفه

دو عارف در موضع‌گیری در برابر فلسفه به‌طور کلی با هم اختلاف نظر ندارند و در نقد فلسفه بیشتر به جنبه مادی آن توجه می‌کنند و آن، جنبه‌ای است که به عالم محسوسات و تجربیات اختصاص دارد.

مولانا می‌گوید: فیلسوف قربانی عقل و فکر خود و در واقع، مسافر بدبختی است که هر آینه در سیر و سفرش دقت کند، در می‌یابد که از مقصد خود دور افتاده است.

فیلسوف از علم کائنات آگاهی دارد، ولی از خود هیچ شناختی ندارد. او خصوصیت هر «جوهر» و «عرض» را می‌شناسد، اما در شناخت نفس و ارزش آن، از ستوران جاهل‌تر و گمراه‌تر است. او ارزش همه چیز را می‌داند، لیکن قدر خود را نمی‌داند، در حالی که روح علم و جوهر معرفت و لبّ حکمت آیتی است که انسان قدر و هدف از خلقت و موضع خود در برابر آفریدگار و جهان و سرنوشتش را پس از مرگ بداند.^۳

شیخ بدیع‌الزمان نورسی همین معنی را تقریر می‌کند: زیادت در علم فلسفه، زیادت در بیماری است و زیادت بیماری از زیادت در علم عقلی ناشی می‌شود، پس علت بیماری‌های معنوی، علوم عقلی است و علوم عقلی بیماری‌های قلبی را ایجاد می‌کند.^۴ پس از بررسی موضع‌گیری‌های مولانا و نورسی در برابر فلسفه به بررسی جایگزین

پیشنهادی در زمینه شناختی و تربیتی می‌پردازیم:

جایگزین حس و عقل مجرد (عقل ایمانی)

هر چند مولانا و نورسی حس و عقل را نقد کرده‌اند، ولی آن را از مهم‌ترین وسایل

۱. نک: مثنوی معنوی، چاپ لکهنو، ص ۳۳۸.

۲. مثنوی عربی، ص ۴۰.

۳. نک: مثنوی معنوی، چاپ لکهنو، ص ۴۴۹.

۴. مثنوی عربی، ص ۱۵۸.

شناخت خدا و تکالیف شرعی، عقلی و قلبی می‌دانند. در اینجا مسئله نوع عقل و جایگزین عقل مجرد مطرح می‌شود.

در این مورد، نرسی اصطلاحی برگرفته از مولانا به کار می‌برد و آن «عقل ایمانی» است. جلال‌الدین مولوی این اصطلاح را چنین ذکر می‌کند: عقل ایمانی نگهبان مرکب زندگی است و نقش مأمور شهر را ایفا می‌کند، حکومتش بر اساس عدل است، ظالم را تنبیه می‌کند، به مظلوم یاری می‌رساند، از نظام حفاظت به عمل می‌آورد و نفس را از خواسته‌های شیطانی باز می‌دارد. آن، عقلِ عقل است، زیر فرمان عقل و به نور آن راه می‌رود و به چشم آن می‌بیند و این عقل به هیچ‌کس جز مؤمن داده نمی‌شود. عقل ایمانی، آفاق را منور می‌سازد، و نور آن بر دل‌ها و روح‌ها تابناک می‌نماید.^۱

نرسی در کتابش از عقل ایمانی یاد می‌کند و می‌گوید: سبب آن فقدان عقل ایمانی است، که نفس را به حقیقت خود آشنا می‌کند و آن را از شوریدگی و استجابیت خواسته‌ها و لذت‌های شیطانی باز می‌دارد ...

نرسی معتقد است که عقل ایمانی، آن عقل مسلمانی است که دیدگاه او به مفاهیم توحید و صفات کمال و جلال و جمال خداوند از قرآن الهام گرفته است. هیچ عقلی که از قرآن محجوب باشد، به پای این عقل، که مفاهیم قرآنی دیدگاه آن را درباره الوهیت و ربوبیت شکل داده است، نمی‌رسد.^۲

بدین سان، این عقل از مراتب پست حیوانی به اوج خلافت ترقی می‌یابد.^۳

برخی از جنبه‌های تأثیرگذاری مثنوی معنوی بر مثنوی عربی

تأثیر مثنوی معنوی بر مثنوی عربی چند جنبه دارد که پرداختن به تمام آنها از حوصله این مقاله خارج است. از این رو به اشاره برخی از جلوه‌های آن اکتفا می‌کنیم.

تأثیر شیوه‌ای

تأثیر شیوه‌ای در جنبه‌های متعددی قابل ملاحظه است که در این مختصر به چند جنبه آن می‌پردازیم:

بافت ادبی. مثنوی رهنمودها و درس‌های خود را بر اساس داستان و حکایت پایه می‌ریزد؛

۱. مثنوی معنوی، چاپ لکهنو، صص ۲۴۶-۲۴۷.

۲. مثنوی عربی، ص ۱۰.

۳. همان، ص ۶۱۶.

چه، این حکایت‌ها بهترین وسیله تأثیرگذاری‌اند و مولوی گاهی آنها را «تمثیلات» می‌خواند. نوری نیز عین همین واژه را به کار می‌برد. مولانا پس از هجده بیت مقدمه چنین می‌سراید:

بشنوید ای دوستان این داستان خود حکایت شرح حال ماست آن^۱
و این روش را در جاهای مختلف، و بسیار، به کار می‌گیرد، گویی تمثیل و حکایت عامل اساسی در تبلیغ و تربیت است. نوری روش را عیناً اتخاذ می‌کند و به این مسئله تصریح و اذعان دارد: اگر در امثال و حکایت‌ها دقت نظر به خرج دهی، ملاحظه خواهی کرد که قدرت تأثیر آن در افکار و عقل‌ها زیاد است و بهترین کسی که این روش را به کار برده، مولانا جلال‌الدین رومی و سعدی شیرازی است.^۲

جلوه‌های دیگر. صاحب مثنوی عربی روشی مانند روش مولانا در تبلیغ مسائل تربیتی به کار می‌برد و آن پند دادن به نفس است. وی غالباً این روش را با کلمه «اعلم» (بدان) می‌آغازد. نوری به این نکته اشاره می‌کند: آنچه در آغاز هر خاطره‌ای از خاطرات مثنوی تکرار می‌شود، از قبیل «اعلم»، قصد از آن «اعلم یا سعید» (ای سعید بدان) است، یا «اعلمی» است که مراد از آن «اعلمی یا نفسی» (بدان ای نفس من) است.^۳ همین نکته را نزد مولانا، از طریق تأکید بر روش‌های پند دادن به نفس و به دیگران می‌یابیم.

تأثیر عاطفی

در زمینه مضمون ادبی، نوری از استادش مولوی اقتباس می‌کند و عبارت‌های عاطفی و روحی مؤثر استاد را به کار می‌گیرد. این مسئله به شکل واضح و آشکار، در مضمون دو مثنوی یافت می‌شود، یعنی حقیقتی که مولانا جلال‌الدین تقریر می‌کند، در مثنوی عربی به نظر می‌آید. صاحب آن می‌گوید: ای دل من! این دردهای نابودکننده که در تمام دنیا دیده می‌شوند، تجدد امثال‌اند. لذت تجدد بدون درد زوال، در جدایی با وجود ایمان وجود دارد، پس ایمان بیاور تا ایمن شوی و اسلام بیاور تا سالم شوی.^۴

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، ترجمه محمدعبده کفافی، صص ۷۶-۷۲.

۲. صیقل اسلام، نوری، ص ۵۸.

۳. مثنوی عربی، ص ۱۴.

۴. همان، ص ۲۱۲.

نکته‌ای هم در به‌کارگیری اصطلاح «عشق» در دو مثنوی ملاحظه می‌شود: نرسی در جاهای مختلف از مثنوی عربی، اصطلاح عشق را به‌کار می‌برد و کثرت استعمال کلمه «عشق» در مثنوی نوری حاکی از رابطه ناگسستنی وی با مثنوی معنوی است. نرسی می‌گوید که عشق راستین، محبوب خود را صدا می‌زند و این ندا در سینه عاشق محسوس می‌شود؛ پس عشق مانند جذبۀ حقیقت است که اسرار را به سوی خود جذب می‌کند.^۱ و نیز می‌گوید بدان که عجز مانند عشق است، یعنی راهی که به خداوند منتهی می‌شود.^۲

مولانا همین نکته را یادآوری می‌کند:

هر که را جامه ز عشقی چاک شد / او ز حرص و عیب کلی پاک شد
 شاد باش ای عشق خوش سودای ما / ای طیب جمله علت‌های ما
 چون نباشد عشق را پروای او / او چو مرغی ماند بی‌پر، وای او
 عشق خواهد کین سخن بیرون بود / آینه، غماز نبود، چون بود^۳
 عاشقی پیداست از زاری دل / نیست بیماری چو بیماری دل
 هر چه گویم عشق را شرح و بیان / چون به عشق آیم، خجل باشم از آن^۴
 نرسی و مولانا چون درباره عشق صحبت می‌کنند، دلسوزانه و دردمندانه سخن می‌گویند و این دلیلی است بر حقیقت «عشق» نزد دو عارف، و نشانه رابطه قوی دو شیخ با هم.

مضمون معرفی

در اینجا، به مضمون دو کتاب، به‌ویژه مسائل مشترک و متشابه آنها می‌پردازیم: نگاهی گذرا به فهرست دو کتاب نشان می‌دهد که مضمون آنها یکی است، زیرا دو کتاب دینی هستند که در جو آکنده از تفکر عقلی به‌وجود آمده‌اند، لذا مسائلی که می‌توانند اصلاح جامعه را تضمین کنند، بررسی و مطالعه شده‌اند.

شرایط واقعی، دو عارف را بر آن داشته که برای اصلاح عقاید جامعه بکوشند و به منظور دسترسی به این هدف، گاهی از حکایت‌های سازنده و گاهی از متن‌های تربیتی

۱. همان، ص ۱۱۷.

۲. همان، ص ۳۳۹.

۳. مثنوی معنوی، دفتر اول، تصحیح و مقدمه قوام‌الدین خرمشاهی، صص ۱۹-۲۰.

۴. همان، ص ۲۳.

سود جسته‌اند. دو عارف قضایای توحید، نبوت، جبر و اختیار و مسائل زیربنایی دینی را بررسی کرده‌اند، و توجه آنها به این مسائل، به هم مشترکشان باز می‌گردد؛ چه، آنان دردها و آرمان‌های ملتشان را در زمانی که وفا از بین رفته، احساس کرده‌اند. این اشارات در کتاب‌های آنها فراوان دیده می‌شود.

مولوی در معرفی مثنوی معنوی گوید: این کتاب مثنوی، اصول اصول دین در کشف اسرار وصول و یقین است، و این فقه الله اکبر است و شرع الله الازهر است، و برهان الله الازهر است ... در اطالۀ مثنوی که شامل غریب و نادر و ... است کوشش کردم.^۱ مثنوی معنوی شامل موضوع‌های متداول در علم کلام از قبیل الهیات، داستان پیامبران، جبر و اختیار، انسان، و...، و تصوف از قبیل روایات، قلب، اخلاق، توحید روحی، وحدت وجود، وحدت شهود، فنا، عشق، و... است.

وی در چارچوب نگرش متکامل و شیوه جامع خود درباره این مسائل سخن گفته است: تمام وجود، انسان و زندگی و هر جزوی از اجزای ششگانه این منظومه... بر اساس حکایت و تمثیل است.^۲

اما مثنوی عربی همان موضوع‌ها را با همان شیوه و نگرش بررسی و مطالعه کرده و سرشار است از ذکر مسائل توحید (علم کلام) و تربیت روحی (تصوف) و فکر، و... این کتاب، کتاب حقایق ایمانی است در یافت متکامل و در چارچوب نگرش تمدنی. صاحب آن درباره اش می‌گوید: مثنوی عربی، که شامل رسائل نور و نهان آن است، می‌کوشد در تطهیر و پاکسازی نفس و درون انسان مؤثر باشد و در این طریق توانسته است در گشودن راهی از روح به دل موفق شود.^۳

از این چشم‌انداز، کتاب مذکور با مثنوی معنوی تفاوت نمی‌کند و نوری خود این امر را تصریح می‌کند و کتابش را ادامه یا نسخه دوم مثنوی معنوی می‌داند. فهرست‌های دو کتاب نیز این تشابه را نشان می‌دهند.^۴

۱. مثنوی معنوی، مقدمه و تحقیق کفافی، صص ۷۰-۷۱.

۲. همان، ص ۳۰.

۳. مثنوی عربی، ص ۳۲.

۴. نک: اصطلاحات نبوت و انبیا در دو کتاب.